

هو العليم

حکمت و علت تشریح احکام و دستورات دینی

شرح حدیث عنوان بصری - تکلیف و تشریح - جلسہ ۸۵

بیانات

حضرت آیت اللہ حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی
قدس اللہ سرہ

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم
وصلّى الله على سيّدنا و نبينا ابي القاسم محمّد
و على آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة على أعدائهم أجمعين

امام صادق عليه السّلام در حدیث عنوان بصری فرمودند: که عبد باید اشتغالش به اوامر و نواهی پروردگار باشد. یعنی تمام دائره‌ی فعالیت او را همین مسأله اشتغال به اطاعت اوامر و نواهی الهی تشکیل بدهد، و از این محدوده پا را فراتر نگذارد و به دلخواه و سلیقه‌ی خود کم یا زیاد نکند. و در وهله‌ی اوّل قبل از اینکه دواعی نفسانی بتواند در مسیر تفکر او خللی ایجاد کند و قبل از اینکه دواعی نفسانی و خارجی آن خلل و فُرَج ذهن او را در انجام یک کاری بگیرد، قبل از این مرتبه، فکر و ذهن خود را متوجه اوامر و نواهی پروردگار کند که او چه می‌خواهد؟ او چه انتظاری در این مورد دارد؛ او چه توقّعی در این مسأله از ما دارد؟

راجع به این فقره عرض شد که فقره‌ی بسیار پر محتوایی است، مانند سائر فقرات، و در ابعاد مختلف این فقره می‌تواند مورد بررسی قرار بگیرد در جلسه‌ی گذشته راجع به این مسأله صحبت شد که نیاز انسان به اطاعت از اوامر پروردگار چیست؟

مسأله‌ای مطرح شد بر اینکه امروزه برداشت مردم از مسائل عبادات و تکالیف یک برداشت تقلیدی و تبعّدی است. یعنی خدای متعال انسانهایی را که خلق کرده است آنها را ملزم کرده بر اینکه بر طبق مسائلی که از طرف افرادی مانند خود آنها در کیفیت تفکر و در انتخاب طریق از آنها تبعداً و بدون دلیل مطالبی را قبول کنند.

طبعاً پذیرش این مطالب برای بسیاری مشکل می‌نماید. لذا در مقام ردّ و رفض این مسأله، اینطور مطرح می‌کنند که: این مسائل مربوط به گذشته است؛ امروزه فکر و عقل بواسطه‌ی ترقیّات و رشدی که کرده می‌تواند راههای بهتر و ایده‌ها و مبانی بهتری را نسبت به آن چه که قبلاً مطرح شده مطرح کند. بنابراین هیچ الزامی بر تعهد و قبول مطالبی که در گذشته بیان شده نیست و به چه دلیل انسان باید یک سری مطالبی را طوطی‌وار بپذیرد؟ به چه دلیل انسان باید خود را مقید کند که آنچه را که در هزار و چهارصد سال پیش بر یک پیغمبری آن هم در یک کشور دیگری نازل شده است این را ما بعد از هزار و چهارصد سال قبول کنیم؟ بالاخره هزار و چهارصد سال گذشته، از مسائل تغییرات مختلفی دیده شده، انسانها دارای افکار مختلفی شدند، رشد و شکوفائی علمی بطور محسوسی امروزه مطالب گذشته را دستخوش تغییرات جدّی قرار داده است. طبعاً در این زمینه مسائل اعتقادی هم از این تغییر و تحولات نمی‌تواند مستثنی باشد.

اینها مطالبی است که خُب طبعاً راجع به تبعیت بدون قید و شرط انسان از اوامر و نواهی پیامبران امروزه مطرح است. و بعضی‌ها به عنوان دایه‌ی مهربان‌تر از مادر در صدد توجیه و تجمیل و ظاهرسازی مناسب برای این احکام و نواهی و دستورات پروردگار برآمدند و تمام این احکام و نواهی را تا جائی که توان بیان آنها اجازه می‌دهد نه توان علمی چون علمی که در کار نیست! اینها همه ناشی از جهل است؛ کسی که عالم باشد، به مسائل بطور دیگری نگاه می‌کند. تا جائی که به عبارت دیگر جهل آنها قدرت و توان دارد این احکام و مسائل را با ادله‌ی ظاهری و مادی توجیه کردند مثلاً در بیان وضو که چرا باید وضو دو مرتبه دستها شسته بشود تا آرنج یا مسح سر و پا و اینها واقع بشود؟ می‌گویند که چون بالاخره صورت بیرون است و گرد و خاک می‌خورد و همینطور دستها و آرنجها و سر و پا لذا بایستی که اینها را بشوید.

خُب طبعاً این مطالب، مطالب بسیار سخیفی است! اولاً اینطور نیست که دستها بیرون باشد و سایر مواضع اینطور نیست که محلّ برای آنچه را که مطرح می‌شود قرار بگیرد، و بین شستن و بین مسح کردن هم اینها نتوانستند فرق بگذارند. مسأله‌ی نظافت و تنظیف بدن مطلب دیگری است مسأله‌ی وضو و کیفیت شستن و مسح کردن مسأله‌ی دیگری است و اینها نباید با هم خلط بشود.

یا در مورد اعمال حج، انفاقات و سایر عبادات. صبح چرا نماز دو رکعت است؟ به خاطر اینکه انسان خسته است و چون از خواب برمی‌خیزد خداوند ارفاق کرده و به جای چهار رکعت دو رکعت گفته! اینها مطالبی است که شنیده می‌شود در کتب هم می‌نویسند. عرض کردم که اینها همه ناشی از جهل است نه ناشی از علم.

یک روز حالا از باب تفنّن یکی از دوستان، خدا حفظش کند بسیار از رفقای سابق و قدیمی ماست با مرحوم آقا یک مسافرتی کرده بودند مرحوم آقا صحبت کرده بودند راجع به یک قضیه خیلی معجب بود برای دوستان وقتی که آمده بودند پائین در حیاط در همان سفر یکی می‌آید پیش ایشان می‌گوید آقا خیلی شما به این علمتان ننزیدها! خیلی خلاصه چیز نکنید! خیال نکنید شما علمتان چیه و چیه... به هر اندازه که شما علم دارید جهل ما ده برابر آن است. خیلی به علمتان ننزید. اگر قرار بر کثرت است مال ما بیشتر است منتهی از ناحیه‌ی جهل. این بزرگواران هم ظاهراً جهلشان خیلی زیاد است نه علم آنها. چون علم در وادی دیگری سیر می‌کند.

علم عبارت است از ادراک واقع و حقائق و نه پرداختن به یک سری بافتنی‌ها و مسائل من‌درآری و از پیش خود مطرح کردن که هیچ ارتباطی با واقع ندارد.

در هفته گذشته عرض شد که انسان با چه دید باید به تکالیف نگاه کند و نسبت به احکامی که پروردگار توسط انبیاء علیهم‌السلام نازل کرده است باید با چه دیدی نسبت به آنها توجه کند که چنانچه این توجه صحیح

بشود، اولاً در فکر تحوّل جدی نسبت به متابعت انسان بوجود می‌آورد و در رتبه دوّم تحوّل در افعال و کیفیت گفتار و تصوّرات انسان ایجاد می‌کند.

خدای متعال در قرآن کریم راجع به افرادی که اینها هدایت و یا شقاوت پیدا می‌کنند مطلب را خیلی صریح بیان می‌کند راجع به دسته‌ای که از جمله‌ی اشقیبا هستند می‌فرماید: **إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَ رَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ اطْمَأَنَّنُوا بِهَا وَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ** یونس، ۷ **أُولَئِكَ مَاوَاهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ** یونس، ۸

آن کسانی که امید لقاء ما را ندارند، در دل رسیدن به ما را قرار نمی‌دهند، در نفس خود وصول به مقام امن و حریم ما را مدّ نظر ندارند، طبعاً اینها افرادی هستند که با همین زندگی دنیا راضی هستند. یعنی صرفاً آمدن در این دنیا و پرداختن به مسائل دنیا کسب و کار و رسیدن به لذّات و استفاده از منافع و مصالح شخصی و همین. غیر از این مطلب دیگری را مدّ نظر ندارند. خب طبعاً نتیجه‌ای که مترتب می‌شود این است که **أُولَئِكَ مَاوَاهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ** اینها جایگاهشان در آتش است. و این جایگاه در آتش به واسطه اکتساب کارهائی است که انجام می‌دهند نه اینکه ما از پیش خودمان این عمل را انجام بدهیم. حالا که آنها امید لقاء ما را ندارند ما هم پدر آنها را در می‌آوریم، حالا که آنها امید لقاء ما و رسیدن به مرضای ما را ندارند ما هم می‌آئیم از روی غرض و عناد و دشمنی آنها را در یک همچنین وضعیتی قرار می‌دهیم، حالا که آنها نمی‌خواهند بیایند ما هم تلافی می‌کنیم!!

چرا اینطور هست؟ چرا خدای متعال می‌فرماید: **بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ**؟ به جهت این است که خدای متعال که (با کسی) حقد و کینه ندارد. خدای متعال که با کسی مسأله‌ای ندارد. مسائل حقد و کینه و حساب و کتاب، مال بشر روی زمین است، مال انسانهائی است که این انسانها در نفس هستند و مسائل را از دیدگاه نفس نگاه می‌کنند.

می‌خواهد به یک مقامی برسد می‌بیند آن شخص آمد کارهائی را انجام داد و رو دست این زد و او رسید، کینه‌ی او در دل او پرورش پیدا می‌کند. در مقام برمی‌آید. شروع می‌کند مسائلی را بوجود آوردن. می‌خواهد به فلان منفعت برسد می‌بیند شخصی آمد از گرد راه و آن منفعت و آن مصلحت را برای خود برداشت، برای مقابله‌ی با او در مقام برمی‌آید. مطلبی را از دست می‌دهد بر انجام او غصّه می‌خورد و ناراحتی او را وادار می‌کند برای اینکه در مقام بربیاید.

تمام اینها و آنچه را که ما فعلاً در جوامع بشری مشاهده می‌کنیم همه از همین قبیل است. یعنی ارتباطات بر اساس حبّ و بغضهای نفسانی است. در این دنیا کسی برای خاطر خدا حبّ و بغض ندارد. در این دنیائی که ما داریم مشاهده می‌کنیم به خاطر خدا و جدای از مسائل نفسانی، کسی با کسی ارتباط ندارد؛ چون او به من

آن روز سلام کرد امروز من هم به او سلام می‌کنم. چون در فلان مجلس او جلوی من بلند نشد من هم در این مجلس برای او بلند نمی‌شوم. چون در آن وقت من به او مراجعه کردم و مراجعه مرا بی‌پاسخ گذاشت امروز که او به من نیازمند است من هم پاسخ او را نمی‌دهم. این چون چونها همین است که می‌بینیم در دنیای امروز دارد دنیا را می‌گرداند.

پس دنیای امروز بر اساس جهل حرکت می‌کند نه بر اساس منطق. چند نفر را شما در همین ایران سراغ دارید که اگر یک روز به آنها بی‌احترامی کردید روز دوّم با آغوش باز از شما استقبال کند چند نفر؟ بیایید به من نشان بدهید. چند نفر را ما سراغ داریم که اینها حرکتشان، رفت و آمدشان جدای از ارتباطات نفسانی باشد چند نفر را سراغ دارید؟ چند نفر را ما می‌شناسیم؟ چند نفر را می‌شناسیم که در کارها و اعمال خودشان این کلام امام صادق علیه‌السلام را قبل از آنکه به مسائل نفسانی مطلب گرفتار بشود مورد عمل قرار می‌دهند. قبل از اینکه در دایره‌ی نفس این قضیه بگنجد، این را مورد عمل قرار می‌دهند؟ چند نفر؟ خوب واقعاً ...

من یک مرتبه یادم است نمی‌دانم خدمت رفقا گفتم یا نه، تقریباً حدود بیست سال پیش بود یکی دو سال بعد از انقلاب بود من در یکی از شهرستانها ماه رمضان منبر می‌رفتم در یکی از شهرستانهای شمال راجع به کیفیت ترتیب مسائل نفسانی و عدم ترتیب آن بر مسائل الهی صحبت می‌کردم در آن روز این مطلب را گفتم. گفتم که: همه‌ی ما شنیدیم این مطلب را که البته در آن زمان مرحوم آقای خمینی حیات داشتند ایشان گفتند که: از افرادی که مسئولیت مملکت و مسائل سیاسی را دارند هر کسی خود را اهل برای این منصب نمی‌داند از مقام خود شرعاً باید استعفا بدهد. یک هم چنین مطلبی را ایشان فرموده بودند و یا اینکه حتی: شخص دیگری را لایق‌تر از خود بداند نسبت به این موقعیت و نسبت به این مقام. ظاهراً این قضیه به افراد و نمایندگان مجلس القا شده بود اما خوب منظور و نظر ایشان عام بود همه افرادی که خوب به هر صورت مسئولیت و پستی به هر نحوی داشته باشند، اینها شرعاً باید کنار بروند و آن مسئولیت را به شخص دیگری واگذار کنند. از این قضیه تقریباً مدتی گذشته بود شاید یکی دوسالی از این مسأله گذشته، در آن روز که من صحبت می‌کردم گفتم آقایانی که در اینجا هستند سؤال می‌کنم، آیا از آن زمان تا الان چند نفر را شما سراغ دارید؛ چه از نمایندگان مجلس؛ چه از وزرا؛ چه از وکلا؛ چه از مدیران و سایر افرادی که به هر نحوی مقامی دارند، که اینها با وجود اینکه دیگران را از خودشان در این موقع لایق‌تر دیدند آمدند استعفا کردند؟ یکی بلند شود به من بگوید نشان بدهد، آقا من سراغ دارم فلان وزیر آمده اعلام کرده ایهاالنّاس راجع به این منصبی که من دارم فلان شخص از من لایق‌تر است و او را انتخاب کنید چندتا، تا به حال بوده؟

آیا همه‌ی اینها اگر بگوییم که تک تک اینها خود را از همه‌ی این افراد شصت میلیون جمعیت ایران نسبت به موقعیت خودشان بالاتر می‌دانند که باید چه عرض کنم ... بگوییم خوب این دیگر واویلاست و مسأله

به نحو دیگری بررسی می‌شود. این که قطعاً نیست این مسأله و هر کسی در فکر و نفس و باطن خودش که:

بَلِّ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بِصَبْرَةٍ الْقِيَامَةِ، ۱۴ وَ لَوْ أَلْقَى مَعَاذِيرَهُ الْقِيَامَةِ، ۱۵

انسان نسبت به خودش از همه واردتر است. من از شما بهتر می‌دانم که در درون من چه می‌گذرد و نقائص خودم را از شما بهتر می‌دانم. شما از من ظاهر آراسته‌ای می‌بینید؛ انتصاب به مرحوم آقا و خب اینکه دیگر خیلی... دیگر بالاتر از این دیگر نمی‌شود. از آن طرف هم خب این ظاهر و مدعی تبلیغ و ارشاد رسول خدا و طبعاً این وضعیت و اینها. دیگر هیچ نقطه‌ی خللی، هیچ نقطه‌ی نقصانی، هیچ مسأله‌ای دیگر در وجود مبارک مشاهده نمی‌شود. خب این چیزی است که نظر لطف رفقا است نسبت به بنده. اما خود من در آن خلوت خودم خب نیاز به خلوت هم حتّی ندارد حتی همین جا هم که نشستیم معلوم است که او ایلاً است

ظاهرش چون گور کافر پُر حُلل *** باطنش قهر خدای عزّوجلّ^۱

این زبان حال ماست حالا هر شخصی در باطن و تفکر و مخیله‌ی خودش می‌تواند مسائل خودش را بهتر از دیگران بررسی کند. شما هم همینطور، شما هم در باطن و نفس خودتان بهتر اطلاع دارید تا من نسبت به شما.

حالا با توجه به این قضیه آیا افرادی که تصدّی و مسؤلیت یک جائی را دارند واقعاً، واقعاً در دل و ضمیر خودشان و در آن خلوت و تنهایی خودشان، خودشان را از همه‌ی افراد محقّتر می‌دانند؟ واقعاً اینطور است؟ که اینطور نیست. اگر نیست پس ایشان که گفتند: شرعاً جایز نیست در پست خودشان باقی بمانند ببینید چه او ایلاً هست!

خب پس بنابراین ما آنچه را که می‌توانیم در اینجا مطرح کنیم این است که وضعیت و ارتباط انسان با پروردگار باید به چه کیفیتی باشد؟

خدای متعال در اینجا می‌خواهد بگوید من بشر نیستم من حبّ و بغض ندارم من اصلاً نفس ندارم من نسبت به شخص کینه ندارم، من نسبت به افراد انتساب ندارم. برای من همه‌ی افراد یکسان هستند. کدامیک از این مخلوقات پروردگار در خلقت خود اراده و اختیار داشته؟ از افراد عادی بشر تا رسول خدا که اشرف کائنات است اگر ما در نظر بگیریم خود رسول خدا در خلقت خود اختیاری نداشته، هیچ اختیار نداشته. رسول خدا به همان مقدار در خلقت خود محکوم اراده و تقدیر پروردگار بوده که یک پشه‌ای که حرکت می‌کند، یک مورچه‌ای که در روی زمین راه می‌رود، هر دوی اینها به یک مقدار نسبت به این امر در یک کفه

^۱ دیوان شیخ بهائی، نان و حلوا:

ظاهرت چون گور کافر پُر حُلل *** و ز درون، قهر خدا عزّ و جلّ

مثنوی معنوی، دفتر پنجم، بخش ۲۰: هم چو گور کافر بیرون حلل، اندرون قهر خدا عزّ و جلّ

قرار دارند. همانطوری که یک مورچه به این کوچکی و به این صغر هیچ اختیاری در خلقت خودش نداشته و تمام مسائلی را که برای این حیوان کوچک و ذره‌ی کوچک و سلول کوچک، برای خلقت او بوجود آمده است مستند به عوالم ربوبی است و مستند به علل و اسباب ربوبی است، رسول خدا هم به همان مقدار هیچگونه دخالتی به اندازه‌ی یک ذره نسبت به وجود خودش نداشته و از این نقطه‌ی نظر صفر محض است.

پس بنابراین خدای متعال آن اراده و عنایت او نسبت به همه‌ی مخلوقات یکسان است، هیچ تفاوتی ندارد. نسبت به همه به یک نحوه است، هیچگونه فرقی ندارد. در اینجا اشخاص و افراد انتخاب کننده هستند و راه را خودشان با اختیار خودشان انتخاب می‌کنند و اختیار می‌کنند.

مطالب برای همه گفته می‌شود مسائل برای همه مطرح می‌شود یک شخص می‌آید این راه را انتخاب می‌کند یکی می‌آید این راه را انتخاب می‌کند. برای انسان خدا دو رفیق قرار می‌دهد یک رفیقی که انسان را به هدایت به ایمان به تقوا سوق بدهد یک رفیقی که انسان را به دنیا به شهوات به لذات به بی‌دینی سوق بدهد انسان در انتخاب این دو رفیق آزاد است. بعضی‌ها او را انتخاب می‌کنند بعضی‌ها او را انتخاب می‌کنند. این مسأله این است، راه برای همه بیان شده است. بعضی‌ها اینطرف و بعضی‌ها اینطرف. آن می‌شود رسول خدا، آن می‌شود معاویه بن ابوسفیان.

در جلسات گذشته عرض کردم که معاویه با امیرالمؤمنین فرقتش این بود که هر دو فکر داشتند هر دو عقل داشتند آن عقل را در امور الهی بکار زد، شد علی بن ابی طالب. آن عقل را در شیطنت بکار زد، شد معاویه بن ابی سفیان. معاویه که از اول معاویه نبود و خیال هم نکنید که اصلاً بطور کلی این ادراک و فهم واقع از دریچه‌ی دل او بیرون شده بود. نه اینطور نبود. بسیاری از افراد که از کوفه یا مدینه می‌آمدند پیش معاویه، من جمله صعصعه بن صوحان که آمد پیش معاویه من جمله حجر بن عدی که آمد من جمله بعضی از زنها که آمدند برای بعضی از مسائل پیش معاویه و صحبت بکنند وقتی که از امیرالمؤمنین صحبت می‌شد و آنها خاطرات امیرالمؤمنین را برای معاویه بیان می‌کردند اشک از چشمان او می‌آمد دروغ هم نمی‌آمد، یعنی واقعاً متأثر می‌شد. همین مأمون، مأمون ملعون، کشنده امام رضا علیه السلام، تا سالها بعد هر وقت ذکری از امام رضا در جلوی او می‌آمد این اشک از چشمانش می‌آمد، تظاهر هم نمی‌خواست بکند. اینطور نبوده که اینها بطور کلی تبدیل به سنگ و چوب و آهن شده باشند و اصلاً تفکر و احساس ... نخیر اینطور نبود. بالاخره اینها هم بشر بودند، منتهی در همان موقع خب داری گریه می‌کنی! داری گریه می‌کنی، خب چرا الان حق را به فرزندش محمد بن علی الجواد نمی‌دهی؟ خب می‌دانی که فرزندش الان هست این را که می‌دانی، در می‌آید چه می‌گوید؟ می‌گوید الملک عقیم! سلطنت پدر مادر و انتساب نمی‌شناسد. هر کسی بر سلطنت غلبه پیدا کرد دیگر هیچ کس در اینجا مد نظر نیست فرزندش هم باشد او را از میدان برمی‌دارد. مگر پادشاهها این کار را

نمی کردند؟ فرزندانشان را مگر کور نمی کردند؟ مگر اعدام نمی کردند؟ مگر از بین نمی بردند؟ چرا؟ به صرف تخیل اینکه یک وقت این فرزند آن حکومت را بگیرد چشم آن را کور می کردند. اعدام می کردند، از بین می بردند، جرمش بیشتر بود اعدامش می کردند. و همینطور هم هست می بینیم دیگر، در دنیا می بینیم چه خبر است. این یک روشی است که بوده.

نفس وقتی که بیاید غالب بشود بر قوای عقلانی و عواطف الهی انسان، همینگونه اعمال را انجام می دهد. و این سابق و اول ندارد. آنهایی که می گویند: انسان رشد کرده! کجایش رشد کرده؟ آیا دیگر این مسائل برچیده شده؟ آیا بعد از هزار و چهارصد سال دیگر ما اثری از مسائل گذشته نمی بینیم؟ نخیر! خیلی هم بیشتر می بینیم. از این نقطه‌ی نظر باید بگویم متأسفانه نه تنها ما رشد نکردیم بلکه خیلی در حضيض و ذلت و نزول قرار گرفتیم. باز هم آنها! و این مطلب در همه‌ی افراد در همه‌ی انسانها وجود دارد. یعنی با اختیار مطلب بدست می آید نه با غیر اختیار، یک روز در یک جلسه‌ای مرحوم آقا راجع به این قضیه صحبت می کردند و راجع به این مطلب که ابتلائاتی که برای انسان پیش می آید مانند امراض و سایر ابتلائات غیر اختیاری که پیش می آید ایشان می فرمودند: خیلی‌ها خیال می کنند این ابتلائات باعث ترقی انسان است این ابتلائات باعث رشد طولی انسان است این امراض باعث رشد طولی انسان است؛ حقایق را برای انسان باز می کند، انسان را از نقطه‌ی نظر طولی به خدای متعال نزدیک می کند. ایشان بیانشان این بود:

این ابتلائات و این امراض باعث تنظیف انسان است، باعث تصحیح انسان است، نه باعث ترقی و رشد. یعنی کدورتها و زنگارهایی که بواسطه گناهان برای انسان پیدا می شود و قلب را خسته می کند و پوششی بر دور قلب ایجاد می کند این زنگار و این پوشش، آن احساس کدورت، آن احساس سنگینی، آن احساس ماندن و در جا زدن بواسطه‌ی این ابتلائات و بواسطه‌ی این امراض تصحیح می شود راجع به این مسأله خب روایاتی هم داریم. اما رشد و ترقی‌ای که برای افراد پیدا می شود این رشد و این ترقی فقط و فقط بواسطه‌ی اکتساب امور اختیاری و ارادی است. یعنی تا انسان به انجام امور اختیاری و ارادی نپردازد رشد طولی برای او پیدا نخواهد شد. این رشد طولی مربوط به کسب و اکتساب است.

در آیه بعد می فرماید: **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ** یونس، ۹ آن کسانی که ایمان بیاورند و عمل صالح هم انجام بدهند.

صرف ایمان کافی نیست. همین قدر اعتقاد داشتن فایده ندارد، انسان اعتقاد داشته باشد و عمل نکند در واقع اعتقاد ندارد خودش را گول زده. خدای متعال هدایتی که اینها را می کند بواسطه‌ی ایمان آنهاست یعنی به هر مقدار که ایمان در دل آنها رسوخ کرده باشد به همان اندازه اینها رشد دارند. برویم ایمان خودمان را درست کنیم، برویم ایمان خود را تصحیح کنیم. برویم ایمان خود را آنطوری که فرموده‌اند قرار بدهیم. این مسأله

مسأله‌ی مهم است. هدایت بواسطه‌ی ایمان اینهاست به همان مقدار که نور ایمان در دل روشن شده است به همان مقدار هدایت وجود دارد. و هر چه کمتر باشد به همان مقدار نصیب کمتر خواهد شد.

افرادی که در ارتباط با مرحوم پدر ما رضوان الله علیه بودند میزان ایمان آنها و تفکر آنها به ایشان دارای مراتب مختلفی بود. یک کسی ایشان را فقط به عنوان یک عالم قبول داشت؛ عالمی که ممکن است اشتباه کند در فتاوی خودش، در مسائل خودش، در اظهارنظرهای خودش ممکن هم هست مطلب او صحیح باشد، تفاوتی از نقطه‌ی نظر تفکرات و از نقطه‌ی نظر اعتقادات و مبانی با سایر افراد برای او وجود ندارد. خوب طبعاً این شخص از نقطه‌ی نظر ارتباطات محدوده‌ی ارتباطات خود را بر همین سطح و بر همین مرتبه قرار می‌داد. خوب دیگر اینجا جای حرف شنوی و اطاعت و اینها معنا ندارد. خوب شخصی است مانند دیگران، درس خوانده، فاضل است، عالم است، مجتهد است، همچون دیگران که دارای خصوصیات و ضوابط اخلاقی هستند. خوب این شخص هم همانطور است چطور اینکه خوب این مطلب را ما در خیلی‌ها می‌بینیم. امروزه بسیاری هستند از افراد، دارای مراتب علمی و فضل اما از نقطه‌ی نظر ارتباطات هیچگونه تعهدی و تقبلی و التزامی نسبت به مطالب آنها وجود ندارد. خوب بسیار آدم‌های خوبی هستند بسیار خوب، برای خودشان. مطلبی را انسان از آنها اگر خوب باشد و بشنود می‌پذیرد نباشد خوب نمی‌شنود بر حسب آن فکر و بر حسب سلیقه‌ی خود اینها یک مرتبه بودند.

افراد دیگری بودند یک قدری از این بالاتر. ایشان را نسبت به معارف، فرد دارای تذکیرای می‌دانستند، دارای تهذیبی می‌دانستند، دارای خصوصیات اخلاقی می‌دانستند، ولی در همین حد، دیگر بیش از این نسبت به ایشان مطلب دیگری را معتقد نبودند. خوب اینها احترامی می‌گذاشتند و بطور کلی خوب یک نوع خصوصیتی را برای ایشان در قبال سایر افرادی که می‌دیدند در نظر می‌گرفتند.

دسته‌ای دیگری بودند در ارتباط با ایشان اینکه می‌خواهم خدمتتان عرض کنم برای این جهت است که ما وضعیت خود را در ارتباط با اوامر و نواهی الهی مشخص کنیم که در چه مرتبه‌ای هستیم؟ و تا کجا نسبت به مسأله پیشرفت کردیم و بدانیم موقعیت و مرتبه‌ی خود را. این خیلی مسأله، مسأله‌ی مهمی است. یعنی می‌خواهم اینطور خدمتتان بگویم که مرحوم پدر ما بواسطه‌ی خصوصیتی که داشتند... خوب مرحوم آقای حداد رضوان الله علیه گرچه استاد ایشان بودند اما فقط در قسمت عرفانی و ادراک حقائق از دریچه‌ی عرفان و سلوک نفسانی و قلبی و سرّی با ایشان در ارتباط بودند. ایشان شخص سیاستمداری نبود ایشان شخص فقیهی نبود. ایشان شخص مفسّر و مورّخی نبود. ایشان در مسائل اجتماعی نبود شخصی بود کاسب و برای خودش کسب می‌کرد و بعد هم خوب این مطالب برای او منکشف می‌شود و تبدیل به یک استاد مبرّز اخلاقی و عرفانی می‌شود. اما مرحوم پدر ما در مسائل مختلف، ایشان واجد این خصوصیات و بروزات و ظهورات

بودند. اولاً از نقطه‌ی نظر فقهی به اعتقاد بنده ایشان اعلم علمای عصر خود در زمینه‌ی فقهی بودند، در زمینه‌ی تفسیر در مسائل تفسیری صاحب نظر بودند؛ اینکه عرض می‌کنم صاحب نظر، اهل فنّ می‌دانند که مسائل تفسیر قرآن به این آسانی نیست که هر که قلم بردارد و معنایش را بنویسد! الآن بیش از دویست تفسیر قرآن از تشیع و تسنن وجود دارد یا بیش از دویست تفسیر وجود دارد وقتی که انسان اینها را مطالعه می‌کند متوجه مطالب و محتوای آنها می‌شود. شخصی می‌تواند این ادعا را بکند که مثل علامه طباطبائی رضوان الله علیه باشد ایشان در مسائل تفسیر قرآن صاحب نظر بودند یعنی به محتوای آیات رسیده بودند. این مطلب است. و بنده غیر از یک یا دو نفر دیگر از مفسرین را سراغ ندارم که به این مسائل رسیده باشد. تمام تفاسیر، همه اینها ترجمه است، آن هم ترجمه‌هایی که در ذهن و در فکر و ... شخص بر اثر انتخاب و اختیار سلیقه، این مسائل قرار دارد. صاحب نظر بودن یعنی صاحب رأی بودن؛ وارد شدن به مطلب. این، این مسأله است. در مسائل اصولی ایشان صاحب نظر بودند. در مسائل فلسفی خب مطالبی که ایشان مطرح می‌کردند از نقطه‌ی نظر ادله و براهین فلسفی مسائلی بود که جای دقت داشت یعنی صرفاً یک مدرّس نبودند، مدرّس زیاد است.

صاحب نظر بودن یک مطلب دیگری است، با توجه به همه‌ی اینها ...، در مسائل سیاسی، در مسائل سیاسی ... نمی‌دانم این مطلب را خدمتان عرض کرده بودم در سالها قبل در یک جلسه‌ای که من سراغ دارم، بعد از انقلاب سه چهل و دو ما در یک سفری من آن موقع سنّم حدود هفت سال یا هشت سال بود در سفری که تابستان بعد از سه چهل و دو به اتفاق مرحوم آقا ما مشرف شدیم به مشهد مقدّس، در جلسه‌ی سیاسی که در آنجا عده‌ای از دوستان سابق ایشان من جمله مرحوم شهید مطهری حضور داشتند و افراد سیاسی آن زمان که به ده پانزده نفر بالغ می‌شدند در آنجا بودند بعد از ختم جلسه چند نفر از سیاسیون آن موقع ادعا کردند که: تنها فردی که در روحانیت می‌شود به مبانی سیاسی او توجه کرد آقای آقا سید محمد حسین است.

این چیزی که من از آن موقع یادم است و الان آنها حیات دارند یعنی در قضایای سیاسی ایشان صاحب نظر بودند آن وقت این شخص طبعاً در بروزات و ظهورات مختلف با افراد مختلف نموده‌های مختلفی دارد هر شخصی یک برداشتی دارد. هر شخصی یک نگرشی دارد و همین مطلب هم بوده‌ها. بعد از انقلاب، ایشان صرف نظر از آن دیدگاه خودشان که ما معتقد به این دیدگاه بودیم و اشراف خودشان نسبت به گذشته و آینده و مطالبی که از آینده انقلاب به بنده فرمودند که بعضی انجام شده و بعضی از آن هنوز انجام نشده و بنده نمی‌گویم. صرف نظر از اینها آن جنبه‌ی سیاسی مسأله را وقتی که بررسی می‌کردند من فقط تأسف می‌خوردم چرا یک همچین موجودی کنار است؟ چرا یک همچین شخصیتی نباید آنچه که باید و شاید از او استفاده بشود. رفقا می‌دانند ایشان برای اینکه نظرات خودشان را مطرح کنند از هیچ کوششی فرو گذار نکردند. این مطالب هم به نظر می‌رسد من گفته باشم قبلاً. البته یک شرح بیشتری را بعداً احتمال دارد در نوشتار خودم

بیاورم. فقط من تأسف می‌خوردم، نسبت به مسائل مختلف؛ باید اینجور باشد؛ باید اینجور باشد الان باید این کار انجام بشود؛ الان نباید این کار انجام بشود. و دقیقاً تمام آنچه را که گفتند والل‌العظیم قسم می‌خورم تمام آنچه را گفتند ذره به ذره اش انجام شد، و انجام خواهد شد؛ ذره به ذره او، دقیق نه بطور کلی! خب این یک دیدگاه عرفانی است که همراه با آن، بینش سیاسی است که آن انجام می‌شود.

افرادی که در ارتباط با مرحوم پدر ما بودند همانطوری که عرض کردیم دارای مراتب مختلفی بودند. بعضی‌ها خب آن معاندین را کنار بگذاریم که چه نحوه با ایشان برخورد کردند و جای بحث این مسائل نیست آن افرادی که با ایشان حسن نظر داشتند از این قبیل بودند. بعضی‌ها ایشان را یک قدری بالاتر از این می‌دانستند. یعنی اطاعت از ایشان را در خارج از محدوده‌ی عقلانی و خارج از محدوده‌ی منطقی ساخته‌ی خود و پرداخته خود می‌دیدند. من با بسیاری از این افراد مثلاً صحبت می‌کردم یعنی اعتقاد اینها نسبت به مرحوم والد به این کیفیت بود که ما ایشان را در بیان مسائل صادق می‌دانیم اگر ایشان به ما بگویند من مصلحت تو را در این می‌بینم که الان از این آپارتمان، از این ساختمان خود را پائین بیاندازید و به هلاکت برسانید من انجام می‌دهم و انجام هم می‌دادند. نه اینکه دروغ بگویند. یعنی نسبت به ایشان از نقطه‌ی نظر فکری و از نقطه‌ی نظر عقلی آنقدر ایمان داشتند که می‌دانستند در قبال این عملی که انجام می‌دهند روز قیامت حجت دارند؛ و یک همچنین شخصی اشراف بر این مسأله دارد اما همین‌ها نسبت به آنچه را که عقل آنها نسبت به روابط اجتماعی و نسبت به مسائل اجتماعی با ایشان در تضاد بود عمل نمی‌کردند! خیلی عجیب است. ببینید، مراتب ایمان را توجه کنید؛ شخص برای از بین بردن خودش هم حاضر است. دیگر بالاتر از این شما چیزی سراغ ندارید؟ انسان خودش را از بین ببرد. شخص در اجرای منویات و اهداف یک بزرگ حاضر است تا این مقدار هم جلو بیاید اما نسبت به آنچه که در تضاد با مسائل اجتماعی اوست نتواند خودش را تطبیق بدهد! این چیست؟ همین جا شما از چهره‌ها پیداست که به این تضاد و تناقض نفسی پی می‌برید. این شخص در ایمان خودش کامل نیست، این ناقص است. اگر شما به این مقدار نسبت به قضیه معتقد باشید خب باید تتمه‌ی این را هم معتقد باشید. این که نمی‌شود.

و از جمله‌ی این افراد آنهایی بودند از علما و بزرگان که اینها با مرحوم آقا بودند اما در مسائل اجتماعی، دیگر ایشان را کنار گذاشتند. که خدمتتان عرض کردم. و وقتی از ایشان استادشان سوال کردند که چرا شما به آنها نگفتید آنچه را که خیر و صلاح آنها هست؟ و چرا آنها نسبت به شما این اطاعت را نداشتند؟ ایشان در پاسخ گفتند: اگر می‌گفتم می‌ترسیدم که عمل نکنند لذا ما از اول این مسأله را بستیم.

ببینید خود آنها معترف بودند بر این که آنچه را که بدست آوردند از ایشان است، خودشان معترف بودند بر اینکه تنها کسی را که دیدند ایشان است. خودشان معترف بودند بر این که این تغییر و تحولات از ناحیه‌ی

ایشان است. اما آن میزان از ایمان و آن مقدار از تفکر صحیح نسبت به این ولی خدا در آن مرتبه‌ای نیست که تمام وجود آنها را در بر بگیرد، تمام حرکات آنها را در بر بگیرد و تمام افکار آنها را اشغال کند، مقداری را باقی می‌گذارد یا بیش از مقداری را باقی می‌گذارد؛ یا به عبارت دیگر مقداری را اشغال می‌کند و بقیه را باقی می‌گذارد؟

اینجاست که وقتی من به ایشان می‌گفتم: اینها تا چه مقدار با شما هستند؟ ایشان می‌فرمودند: اینها یک دهمشان را به ما دادند، نه دهم را برای خودشان نگه داشتند. این یک دهم دادن ببینید چه تغییراتی بوجود آورده؟ چه آثاری در شخص ایجاد می‌کند و ببینید آن نه دهم چه می‌کند؟ مرحوم آقا که شد علامه طهرانی با این خصوصیات پس برای چه شد؟ دیگر همه می‌دانید ده دهم را داده بود نه یک دهم نه دو دهم نه سه دهم همه ده دهم را تسلیم کرده بود. اینجاست، اینجاست که افراد به مقتضای ایمانشان «يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ» به مقتضای ایمانشان خدا آنها را هدایت می‌کند. یک دهم دادی یک دهم به تو می‌دهیم نه دهم دیگر خبری نیست، خبری نیست. دو دهم به اندازه‌ی دو دهم ... سه دهم ... همینطور تا اینکه تمام دایره‌ی قلب و دایره‌ی نفس در اختیار باشد. چه کسی اینطور است؟ آن کسی که به فرمایش امام صادق بیاید تمام اشتغال خودش را در اوامر و نواهی الهی قرار بدهد، نه یک مقداریش را. ما با شما هستیم تا مسائل سیاسی از آن به بعد به اختیار خودمان!! خوب اینکه همه‌اش نیست. لذا ما به ایشان پیشنهاد می‌کنیم ای کاش شما روایت امام صادق را می‌خواندید روزی دو بار مطالعه می‌کردید تا در همه‌ی امور پیرو باشید تا در همه‌ی امور به دنبال باشید. هم شما رفتید هم آقا رفت. حالا آنجا فهمیدی چه کلاهی سرت رفته؟ حالا هر دو رفتید دیگر. الان هیچ کدام از اینها در میان ما نیستند. الان هیچ کدام ...، ما به این مسائل و شایعات و تبلیغات و اینها نباید نگاه کنیم! آن طرف چه خبر است؟ آن طرف چه می‌گذرد که از آن خبر نداریم؟ بله اینجا سر و صدا خیلی زیاد است، اینجا داد و بی‌داد خیلی زیاد است و اینها باید برای ما زنگ خطر و ندای عبرت باشد. ما با شما هستیم تا وقتی که در مسائل شخصی و خانوادگی ما دخالت نکنید آنجا به بعد نه دیگر، ما نیستیم. ما با شما هستیم تا وقتی که در مسائل شغلی ما دخالت نکنید از آنجا به بعد دیگر نیستیم. ما با شما هستیم ...، پس چه شد؟ اینجا را زدیم اینجا را زدیم، اینجا را زدیم و هر کسی به هر مقداری که نفس او توان دارد آن مقدار پا به عرصه وجود می‌گذارد، به آن مقدار که توان ندارد عقب می‌کشد. یکی می‌آید جلو ... در زمان پیغمبر هم بودند بارها هم عرض کردم، در همین جریان سید الشهداء، در همین جریان، بعضی‌ها آمدند با حضرت تا مکه، بعضی‌ها آمدند تا کربلا، بعضی‌ها آمدند تا نیمه راه، بعضی‌ها اصلاً ... اسمش را فراموش کردم که آمد به سید الشهداء گفت: من با تو شمشیر می‌زنم تا وقتی که احساس کنم دیگر مسأله تمام است، وقتی که احساس کردم می‌روم. امام گفت: خودت می‌دانی! و این شخص، این بخت برگشته، آمد در روز عاشورا هم بود و جنگ هم کرد اتفاقاً، ولی وقتی

که دید نه دیگر، خب همه یکی یکی شهید شدند و کشته، حضرت تنها ماند گفت: خداحافظ شما، ما به عهدمان وفا کردیم. حضرت فرمودند: به سلامت. گذاشت رفت، گذاشت رفت!

همه جور بودند و همه جور هستند. تعجب می کنید، ولی نه. یعنی این مقدار را می گه خب لعل اینکه این در همان جنگ کشته بشود بالاخره فکر این را هم می کند دیگر، یعنی مسأله کمی نیست حلوا که خیر نمی کنند تیر است و شمشیر است و سنگ است و نیزه اینطور این که می گوید من می آیم و جنگ می کنم شاید هم ... ولی همین که می گوید اگر ببینم نمی توانم می روم! امام حسین هم نگاهش می دارد به عزرائیل می گوید به این کاری نداشته باش. تمام نیزه‌هایی که می آید تمام تیرهایی که می آید امام حسین همه را نگه می دارد به این کار نداشته باشید. این باید برود این نباید کشته بشود. چرا نباید این کشته بشود؟ چون کربلا فقط باید تک بماند. کربلا فقط همه‌اش باید الگو بشود و همه‌اش بشود تابلو. یک ذره اگر در کربلا نقطه ضعفی وجود داشته باشد دیگر آن کربلا نیست. برای این امام حسین نگه می دارد. نه! این شخص را هر چه می خواهد بزند بزند، بزند ...

در تواریخ و افسانه‌ها و اسطوره‌ها نقل می کنند می گویند برای اسفندیار یک دانه چکار کرده بود آن تورانیان و اینها خلاصه یک دانه زره درست کرده بودند که هیچ چیز به آن کارگر نمی شد و هر چه می خورد تیر و نیزه و فلان و این حرفها. خب ممکن است حالا آنطوری باشد، ممکن هم هست نه! همان علل و عوامل غیبی و بیابند و چکار کنند؟ و نگه دارند. مگر ما معتقد نیستیم هیچ برگی از درخت بی اجازه نمی افتد؟ این باید بیاید چون در نیتش این است که با امام حسین نیست. حضرت می گوید بسیار خب ما نگاهت می داریم. یک خال نمی گذاریم به تنت بیفتد. اگر سی هزار جمعیت تو را احاطه کند و از هر طرف ده تا موشک به طرفت بیاید همه را ما منحرف می کنیم، یک سوزن، یک تیر نمی گذاریم به تو بخورد. یک موز سرت کم نمی شود. بعد هم که تمام شد بفرمایید بروید. اینها هم یک عدّه هستند.

اینجا دیگر ما خودمان باید تصمیم بگیریم تا چقدر هستیم و تا چقدر جلو می آیم. راه باز است. هیچ کس نمی تواند بگوید راه ما بسته است. هیچ کس نمی تواند بگوید من آدم قبول نشدم. هیچ کس نمی تواند بگوید. می گذارند روز قیامت پرونده را جلوی انسان، آدم سرش را می اندازد پایین، دقیق ...، آن روز که رفتی پیش فلان آقا، یادت می آید چه از ذهنت خطور کرد؟ بفرمایید اینجا نوشته شده، بخاطر همان خطور از این مسأله محروم شدی. آن روز که آمدی داشتی می آمدی یادت می آید چه بر ذهنت گذشت؟ شما خیال می کنید رفقا، همین مسائل همینطور گتره می گذرد؟ قضایایی که برای ما پیش می آید مسائلی که برای ما پیش می آید، در امور زندگی، در امور کاری، در حال خودمان، در حال، در نفس ما دارد، مسائل همینطور است؟ با تمام افکار ما و تخیلات ما و تصوّرات ما، اموری که بر ما جاری می شود انطباق مستقیم و یک تناسب مستقیم دارد.

یک دیالوگ مستقیم بین این مسأله و بین آن وجود دارد امکان ندارد ما بتوانیم به اندازه سر سوزنی از این مسأله تخطی کنیم. آنچنان دقیق است، آنچنان دقیق است یکی از رفقا نقل می‌کرد یکی از رفقا، در یک جریانی مرحوم آقا یک چند نفر از رفقا را خواسته بودند برای اینکه یک مسئولیتی به آنها بسپارند یک کاری به آنها بدهند اینکه داشت می‌آمد در منزل آقا، برای من گفت، همین که داشت می‌آمد از ذهنش خطور کرد، از ذهنش خطور کرد که اگر این قضیه به فردا موکول می‌شد بهتر بود چون من مثلاً فرض بکنید که فلان کار را دارم ولی در عین حال خوب چون آقا احضار کردند دیگر استاد است دیگر، نمی‌شود که آدم زمین بگذارد و ... می‌گفت: همین که آمدیم در آنجا خوب آن هم که ... سر هر کس را که کلاه بگذاریم اینجا دیگر نمی‌شود کلاه سر کسی بره. همین که آمدیم وقتی همه مطالب را مطرح کردند یک دفعه به این آقا که رسید اصلاً تمام شد دیگر نیاز به این آقا نبود. ایشان [مرحوم آقا] گفتند که: خوب آقا دیگر این مسأله تمام شد و خیلی شما لطف کردید و فلان کردید ... انشاء الله برای وضع دیگری شما را ما چیز می‌کنیم مسأله تمام شد یعنی آن مسئولیتی که قرار بود سپرده بشود دیگر جای خالی نماند که به ایشان مسئولیتی قرار بگیرد! بعد هم چکار می‌کنند؟ اینطور نمی‌گویند که خیال نکن ما در راه فهمیدیم ... شروع می‌کنند خندیدن، خوب انشالله ه موفق باشید. انشالله ه نمی‌دانم مرضی مرام باشید، خداوند شما را تایید کند. مأجور باشید که در دلش هم چیزی نماند. اما نمی‌داند که از کجا خورده. اینها را هم اینها بلدند! خیلی خوب بلدند کارشان را خیلی دقیق انجام می‌دهند و بطوری که تمام کامپیوترهای دنیا همه مات می‌مانند در این که چطور برنامه‌ریزی می‌شود. قشنگ این برنامه‌ریزی‌ها می‌شود و هیچکس در این برنامه دست ندارد. دست من و امثال من و اینها اصلاً نیست. خودش می‌آید و انجام می‌گیرد و میرود و همه حلقه‌هایی هستیم که در این برنامه‌ریزی‌ها این حلقه‌ها وجود دارد و اینها جابه‌جا می‌شود. یک فکر در ذهنش آمد همان نگاه‌اش داشت، همان نگاه‌اش داشت. و از این قبیل الی ماشاءالله ه مطالب از بزرگان نقل شده و کارهایی که انجام شده. در ارتباطاتی که انجام می‌شود، در ازدواج‌هایی که انجام می‌شود، در شغل‌هایی که انجام می‌شود. تمام اینها بر اساس فرمول دقیق ریاضی و تناسب دقیقی است که بین ما و نفس ما و آن پدیده‌هایی که در خارج و خارج از وجود ما انجام می‌شود در ارتباط است. خیلی دقیق! تا بیاید اعتراض بکند پرونده را می‌گذارد جلویش، بفرمائید شما این کار را کردی. مگر کسی می‌تواند دیگر حرف بزند؟ مگر کسی می‌تواند دیگر اعتراض کند؟ خوب اینها مال چیست؟ اینها مال همین است.

مرحوم آقا می‌فرمودند: از نقطه‌ی نظر طولی باید با اختیار و با اکتساب باشد بدون اختیار و بدون اراده، این رشد طولی انجام نخواهد گرفت. بله ابتلائات و امراض و گرفتاریها باعث تصفیه نفس می‌شود، باعث تذکیر می‌شود، باعث رفع کدورت و رفع زنگار می‌شود، اینها همه هست و در روایات هم هست و آثارش را هم انسان می‌بیند، مشخص است. اما از نقطه نظر طولی عمل می‌خواهد. عمل با اختیار. تا بلند نشوی و نماز

نخوانی این رشد پیدا نمی‌شود. تا این عمل را انجام ندهی این رشد پیدا نمی‌شود و این عمل هم باید بر اساس تفکر صحیح باشد. بر اساس ایمان باید انجام بشود. تا این گذشت محقق نشود رشد برای ما پیدا نمی‌شود باید این گذشت باشد، تا این ارتباط الهی در ما و در ارتباطات ما حاکم نباشد ما دور خود می‌چرخیم. ما همینطور دور خود می‌چرخیم. اینها مسائلی است که برای خود آنها هم اتفاق افتاده است ها! در کتاب انوار ملکوت مشاهده کنید نمی‌دانم در جلد دوم است یا اول است راجع به آن قضایای مسجد که ایشان صحبت می‌کنند این مسائلی را که ایشان در آنجا بیان کردند در ارتباط با خودشان و خانواده و در ارتباط با خودشان و افرادی که در مسجد هستند، اینها تمام، مسائل ماست که بیان می‌کنند. همه اینها جریاناتی است که بر ما می‌گذرد.

اینجا را رفا مطالعه کنند و دقیقاً این مسائل را در نظر بگیرند و بنا بگذارند بر اینکه امور خود را و کارهای خود را و ارتباطات خود را بر این اساس قرار بدهند. و رفتند و بررسی کردند و انجام دادند و نتیجه‌اش را هم گرفتند. آنهایی که رفتند انجام دادند، واقعیت دارد راهی است که رفته شده آنگاه برای مردم حالا بیان می‌شود. از پیش خود اینها نیامدند بگویند و همینطور یک چیزی بخوانند آن طرف بروند بالای منبر برای مردم. راهی است که خودشان رفتند و آثارش را دیدند و به آن رسیدند و مشاهده کردند آنگاه حالا بیان می‌کنند: بفرمائید این است که ما رفتیم و به آن رسیدیم شما هم بفرمائید بروید برسید شما هم همین راه را انتخاب کنید، جور دیگری می‌خواهید انتخاب کنید آن هم بفرمائید پس بنابراین آیه شریفه می‌فرماید: آنچه که بر سر ما می‌آید بواسطه‌ی خودمان هست. در یک آیه دارد: **فَلَمَّا أَنْجَاهُمْ إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ** یونس، ۲۳ وقتی که اینها در دریا هستند آن حالت اضطراری که برای آنها در دریا بواسطه‌ی امواج ایجاد می‌شود تعلق آنها را به علل و عوامل مادی و فیزیکی کم می‌کند قطع می‌کند. دیگر تمام شد قضیه، دیگر مشخص است وضعیت چیست. دیگر فقط یک تعلق می‌ماند. به عوامل متافیزیکی قرار می‌گیرد. یعنی آن تعلقات مادی همه قطع می‌شود. تعلقات معنوی که به واسطه‌ی قلب و بواسطه‌ی نفس، آن تعلقات وجود دارد بروز و ظهور می‌کند، می‌بیند دیگر مسائل و علل و اسباب مادی کنار رفته و آنچه را که حق می‌پنداشته بطلانش مشخص شده است. یک موج می‌آید بیست متر چه کار می‌خواهید بکنید؟ تمام شد، می‌توانید دریا را ساکت کنید؟ بله! یک وقت یک کسی می‌تواند دریا را ساکت کند بکند. می‌گویند فلان بزرگی داشت در دریا حرکت می‌کرد امواج آمد داشت کشتی غرق می‌شد همه دست به دامن این شدند آمد کنار دریا ایستاد گفت آرام باش. دریا آرام شد آرام شد. گفتند که چه شده آقا؟ گفت: یک عمری آن گفت من حرف گوش دادم الان هم من یک دفعه گفتم آن گوش داد.

خب اینها مسائلی است که خب انسان می‌رسد و آن مطالبی است که خب علی‌کل‌حال بالاخره یک همچنین مطالبی هست اما خب وقتی که افراد عادی، مردم، آنهایی که نسبت به آن مسائل چشمشان باز نشده،

قلبشان متصل نشده، علل و عوامل را فقط در مادیات می‌بینند و در ارتباطات فیزیکی می‌خواهند این حقائق را مشاهده کنند یک مرتبه می‌بینند تمام شد دیگر. یعنی همین ارتباطات فیزیکی برای آنها آمد و مسأله را واقعیت جلوه داد مگر همین‌ها نیست؟ بالاخره امواج هم، اینها هم ناشی از یک سری علل و معلولات است. بسیار خب حالا این را چه کارش کنیم؟ با خود علل و عوامل مادی دیگر چطور بچنگیم؟ خود این دیگر پیش آورده اینجاست که قلب خواهی و نخواهی متوجه ماوراء ماده می‌شود، دست خودش هم نیست مُلحد هم باشد همین است. خب ما این کشتی را آرام می‌کنیم و این می‌آید دریا را آرام می‌کند می‌آید تا کنار ساحل همینکه پای اینها به خشکی می‌رسد برمی‌گردند دوباره سر جای اولشان **يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ** بدون حق اینها شروع به بغی و ستم می‌کنند و به اعمالشان ادامه می‌دهند بعد خدا می‌فرماید: **يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغَيْتُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ** خودتان می‌دانید هیچ ارتباطی با ما ندارد اصلاً مسأله به ما مربوط نیست و تصور نکنید بر اینکه حالا شما بیائید عمل خلاف انجام بدهید ما آنجا جایگاهمان برای اینکه شما را نگهداری کنیم کم می‌آید نه! یک جهنم درست کردیم هر چه در آن بریزی دریای آرام است، اقیانوس آرام است. هر چه در آن بریزی طوری نمی‌شود.

شما تمام جمعیت زمین را بریزید در دریا تکان نمی‌خورد هیچ طوریش نمی‌شود. فقط یک میلی، دو میلی آب آن بالا می‌آید و آلا هیچی دیگر، تفاوت نمی‌کند؛ **و لَقَدْ دَرَأْنَا لِحَبْنَمَ كَثِيرًا** الأعراف، ۱۷۹ **يَوْمَ نَقُولُ لِحَبْنَمَ هَلْ أَمْتَلَأْتِ وَ نَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ** ق، ۳۰ خدا می‌گوید خیالتان جمع باشد از جهنم و آن جایگاه گرمی که درست کردیم خوب گرم و نرم و اینها ... هیچ نگران نباشید آنقدر این وسعت دارد ... یک‌روز به جهنم می‌گوئیم **هَلْ أَمْتَلَأْتِ** پر شدی یا نه؟ می‌گوید: **هَلْ مِنْ مَزِيدٍ؟** بابا تازه هنوز چیزی نفهمیدم هنوز چیزی ... یک گوشه من را یک چند نفر ریختی می‌گوئی **هَلْ أَمْتَلَأْتِ؟** نه بابا هنوز خیلی ما جا داریم! لذا از جهنم ناراحت نباشید رفقا، جا آنجا به وفور و به فراوانی وجود دارد اگر می‌خواهیم نگران باشیم نگرانی آن طرف قضیه باشیم چرا؟ چون بدون عمل این مسأله انجام نمی‌شود **إِنَّمَا بَغَيْتُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ** ستمی که می‌کنید این ستم بر خودتان است **عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ**.

خب این مسأله تا این مقدار روشن شد که خدای متعال نفس انسان و این وجود را به نحوی خلق کرده است که استعداد برای کمال و استعداد برای ضلال در وجود او قرار داده است. این مسأله به این کیفیت است. بعد در اینجا این اوامر و این نواهی موجب به فعلیت رسیدن آن استعدادات و به فعلیت رسیدن این استعدادات خواهد شد و مسائلی که مربوط به اوامر و نواهی پروردگار هست اینها یک مسائل تبعیدی نیست. اینها را هم عرض کردیم که صرفاً انسان مجبور باشد یک زوری را تحمل کند یک فشاری را تحمل کند و خود را مقید ببیند که اگر این عمل را انجام نداده است نتیجه او این خواهد شد خب این معنی ندارد. چرا باید زور باشد؟ چرا باید فشار باشد؟ چرا کسی باید به انسان زور بگوید؟ چرا کسی باید به انسان تحکم کند؟ از اینجا بیرون

می آید. اما اگر ما این دیدگاه خود را تصحیح کردیم و مسائل اطاعت اوامر پروردگار را چه در زمینه‌ی عبادی و چه در زمینه‌ی غیر عبادی، صرفاً دستوراتی است که برای خود بقاء ما این دستورات را خداوند قرار داده.

در آن جلسه خدمت رفقا گفتم که ما که در این دنیا آمدیم اگر به این دید ما نگاه کنیم با این خصوصیات که داریم و با این استعداد و آمادگی که داریم و با این نتایجی که می‌بینیم و با این اهدافی که در جلو داریم و با آن حقایقی که مشاهده می‌کنیم، اگر قرار بود خدای متعال شریعت و دینی برای ما نمی‌آورد! آنوقت ما در روز قیامت به خدا اعتراض نمی‌کردیم؟ اعتراض نمی‌کردیم؟ کارخانه‌ای یک دستگاهی بیرون می‌دهد کیفیت عملش را در روی کاغذ نمی‌نویسد خب انسان چه کار می‌کند؟ خب می‌سوزاند. اگر فلان کارخانه بگوید که باید فرض کنید من باب مثال برای روشن کردن، این کلید را زد، شما اشتباه بزنید خب دستگاه می‌سوزد. از برق ضعیف باید استفاده کنید، انسان همان برق قوی را متصل کند خب دستگاه می‌سوزد. راجع به کیفیت و راه‌اندازی او اگر دستورالعمل ندهد چه مفاسدی بار می‌آید؟ اگر انسان در روز قیامت یک وقتی خدا انسان را جور دیگری خلق می‌کند مانند حیوانات و مانند سائر... خب آن یک حساب و کتاب جدائی دارد نه همین ما همین ما انسان که دارای این افکار و این قوه‌ی عاقله و این خصوصیات و این استعداد برای رسیدن به کمال این مطالبی را که داریم حالا یا از او مطلع هستیم یا نیستیم بالاخره روز قیامت که مطلع می‌شویم متوجه می‌شویم چه مسائلی بوده و ما خبر نداشتیم متوجه می‌شویم چه عوالمی بوده و ما غافل بودیم اگر در روز...، خدا در اینجا ما را بدون شریعت و بدون دین و بدون راهنما همینطور رها کند. بگوید خودتان می‌دانید. دیگر بهتر از این نمی‌شود. نه زوری بالای سر ما هست، نه فشاری، نه تزییقی، هر کسی هر کاری که دلش می‌خواهد بکند، همین قدر به همدیگر تعدی نکنید. هر کاری دلتان می‌خواهد؛ نماز می‌خواهید بخوانید، نخوانید، روزه می‌خواهید بگیرید یا نگیرید، اصلاً من هیچ حکمی را نمی‌آورم. هیچ مسأله‌ای را من مطرح نمی‌کنم، هیچ کاری نمی‌کنم. هیچ، هیچ، هیچ. در روز قیامت که افکار ما دگرگون می‌شود و چشم ما باز می‌شود و ما مطالبی را می‌بینیم و احساس حسرت و غبن می‌کنیم آیا جا دارد به خدا اعتراض کنیم یا نه؟ جا دارد دیگر. این یک چیز روشن است. خدا می‌گوید بابا آنجا نمی‌خواهد اعتراض کنی، بفرما این هم دین. این کجایش دیگر زور است؟ کجای این قضیه دیگر تحمیل است؟ تو می‌خواهی به کمال بررسی این هم این دستورات. تو می‌خواهی به آن فعلیت بررسی این هم آن راهی که برای تو قرار دادیم. منتهی درست باید رفت، آنچنان که هست باید رفت، نه آنچه را که هر جا مطرح می‌شود! این مهم است.

پس مسائل، اوامر و نواهی...، این اوامر و نواهی نیست که از روی فشار باشد بلکه از روی آن مبنای منطقی و صحیحی است که به مقتضای خلقت انسان آن مبانی مطرح شده. فلذا مطلبی که از این مرتبه به مرتبه‌ی دیگر می‌خواهیم منتقل بشویم این است که انجام هر دستور از دستورات اسلام و کفّ نفس و پرهیز از

هر نهی از مناهای اسلام یک تأثیر خاص در یک بُعد از وجودی انسان دارد. یعنی اگر شخصی بخواهد مراتب کمالی خود را طی کند و آنها را به فعلیت برساند باید این دستورات را کاملاً اطاعت کند. نه اینکه بعضی از آن را انجام بدهد و بعضی از آن را انجام ندهد! به همان مقداری که انجام ندهد از آن مراتب فعلیت او کم می‌آید و این مسأله نیاز به یک بحث دیگری دارد.

که تصور می‌کنم رفقا به اندازه کافی خسته شده‌اند البته خود من هم خسته شدم. انشاءالله برای جلسه‌ی بعد راجع به این مسأله می‌پردازیم که چطور احکام و نواهی اسلام ارتباط مستقیم با شاکله‌ی وجودی ما دارد. نه اینکه یک مسائل من‌درآری و طبق نظر معتضله یا اشاعره که قائل به این هستند که: خدای متعال مصلحتش بر این تعلق گرفته، که این نحوه اوامر را بر مردم القاء کند، این نحوه تشریح را القاء کند، می‌توانست جور دیگری بگوید، می‌توانست یک نحوه‌ی دیگر بگوید، می‌توانست سهل‌تر بگیرد، می‌توانست مطالب را عوض بکند، چون خدا گفته خب ما هم مجبوریم بر اینکه اطاعت کنیم، اما یک ارتباط منطقی بین عمل انسان و بین خصوصیات نفس انسان و کمال انسان وجود ندارد! خدا گفته این کار را بکن، می‌کنیم. خدا گفته نماز صبح دو رکعت است، می‌گوییم دو رکعت است. خدا گفته نماز چهار رکعت است، چهار رکعت است. حج را اینطور انجام بده انجام می‌دهیم.

انشاءالله در جلسه‌ی بعد بعضی از مسائلی را که از بزرگان رسیده و به اسرار این عبادات مربوط می‌شود خدمت رفقا عرض می‌کنیم.

انشاءالله خداوند متعال همه‌ی ما را مشمول عنایت خودش قرار بدهد. آن فهم صحیح و ادراک صحیح و ایمان واقعی به صحت طریق، این خیلی مهم است، ایمان داشتن به صحت طریق و آن تفکر صد در صدی که می‌تواند بالاترین مرتبه‌ی از نصیب را قسمت انسان کند خداوند متعال به ما عنایت کند و ما را مشمول عنایات مقام ولایت در دنیا و آخرت بگرداند.

اللهم صل علی محمد و آل محمد